

خام و آشتنگی فکری شده باشد. این نگرانی در سطح وسیع وجود دارد که موقعیت آمریکا به عنوان کشور مقروض و وابسته به سرمایه خارجی، کشور را به نحو فزاینده ای وابسته رحم و مروت بیگانگان کرده است. استدلال می شود که آمریکا استقلال خود را از دست داده است.

بسیاری از ناظران، علی الخصوص نگران آنند که سرمایه گذاران خارجی، و بخصوص ژاپنی، که اینک با اشتیاق کسری [موازنه تجاری و حساب جاری] آمریکا را تأمین می کنند، روزی بناگاه خشمگین شده و سرمایه خود را بیرون برند و موجب سقوط بازارهای مالی و رکود اقتصاد شوند. این نگرانی ها واقعیتی بنیادین را نادیده می گیرد. در دنیایی که وابستگی های متقابل در آن هر روز بیشتر می شود و نیروهای جهانی بازار بر آن مسلط اند، یک اقتصاد باز که سرمایه از درون به بیرون و از بیرون به درون آن جریان دارد (اعم از اینکه با کسری یا مازاد موازنه مواجه باشد)، در مقابل سرمایه گذاران داخلی و خارجی به یکسان آسیب پذیر است.

اگر سرمایه گذاران ژاپنی اطمینان خود را به دلار از دست بدهند، سرمایه گذاران آمریکایی نیز چنین خواهند کرد. در واقع نخست شاید سرمایه گذاران آمریکایی اطمینان خود را از دست بدهند. اطمینان و اعتماد بازار، مرز ملی نمی شناسد. اگر بازارها به طور ناگهانی اطمینان خود به دلار را از دست بدهند، در سراسر جهان چنین خواهد شد. در آن صورت رفتار سرمایه گذاران آمریکایی و سرمایه گذاران خارجی چندان متفاوت نخواهد بود. هر دو گروه خواهند کوشید دارایی های دلاری خود در ایالات متحده را تبدیل کنند. از این رو، خارج کردن سرمایه به وسیله خارجیان، فرار سرمایه آمریکائیان را در پی خواهد داشت، یا به عکس.

این همان چیزی است که در خلال بحران کاهش ارزش دلار در دوره های ۱۹۷۰-۱۹۷۱ و ۱۹۷۷-۱۹۷۸ روی داد و در آن زمان آمریکا بزرگترین کشور اعطاکنده وام و اعتبار در جهان بود. مشخصه ویژه این هردو دوره آن بود که سرمایه آمریکایی بیش از سرمایه خارجی، از ایالات متحده گریخت. همین اواخر، در اکتبر ۱۹۸۷، سرمایه گذاران آمریکایی در نهایت آشتنگی و نگرانی سهام مؤسسات آمریکایی را فروختند و ژاپنی ها همچنان به خرید این سهام ادامه دادند. از این رو، در خلال آن سقوط بازارهای بورس، آمریکا سرمایه ها بودند که زنگ خطر را به صدا درآوردند نه ژاپنی ها.

به علاوه، زمانی که در سالهای ۱۹۸۶ و ۱۹۸۷ دلار زیر فشار شدید قرار گرفت و همه مایل به فروش آن بودند، ژاپن نقشی حساس در کند کردن سقوط آن ایفا کرد. علاوه بر خریدهای عمده بانک ژاپن برای نجات دلار از سقوط آزاد، وزارت اقتصاد آن کشور نیز از اعتبار خود بهره جست و حتی در ماه مه ۱۹۸۷، محدودیتهایی ضمنی برای سرمایه های ژاپنی ایجاد کرد تا مؤسسات مالی ژاپنی را از بیوستن به قافله دوستداران «تضعیف دلار» بازدارد.

طرفه آنکه، ژاپن در همان حال که تلاش می کرد ثبات را به بازارهای مالی ایالات متحده بازگرداند، در اکتبر ۱۹۸۷ با سقوط بازار بورس خود، مواجه شد و علت عمده این سقوط نیز آن بود که آمریکائیان و خارجیان دیگر به جنون بی ارزش کردن سهام و اوراق بهاداری مشغول بودند که «این» ژاپن پشتوانه آن بود. از این رو، ثابت شد که ژاپن به عنوان بزرگترین کشور اعطاکنده اعتبار و ابرقدرت مالی جهان به همان اندازه ایالات متحده - بزرگترین بدهکار جهان - در برابر نفوذ خارجی، آسیب پذیر است.

در حالی که به نظر نمی رسد کسری موازنه تجاری و بدهکار بودن، امنیت ملی را در کوتاه مدت مورد تهدید قرار دهند، این دو پدیده موجب رشد چیزی به مراتب نگران کننده تر شده اند و آن، احساس ناامنی ملی در آمریکاست. حاصل آنکه شووینیسیم گسترش می یابد. این احساس ناامنی ملی فزاینده، مدتی است که بر سیاست های اقتصادی ایالات متحده در حیطه های بسیاربراهمیت ذیل اثر گذارده است: تجارت بین الملل، سرمایه گذاری مستقیم خارجی، تقسیم بار مشکلات، بدهی های جهان سوم و آینده مؤسسات مالی بین المللی. در تمامی این حیطه ها، آن کشور سرمایه داری خارجی بی که آمریکائیان، بیش از همه از آن می ترسند و بیش از همه از آن تنفر دارند، و کشوری که در نتیجه، بیشترین انرژی و توجه سیاستگذاران را به خود جلب می کند ژاپن است.

در حالی که مشکل کسری موازنه تجاری ایالات متحده به مشکلی دیربا تبدیل شده است، دولت آمریکا به تدریج از قهرمان مبلغ تجارت جهانی آزاد به

ستیز در اردوگاه سرمایه داری

شاید تاریخ نگاران آینده سال ۱۹۸۹ را به عنوان سالی برگزینند که طی آن جنگ سرد بین سرمایه داری و کمونیسم پایان یافت و ستیز جدیدی در درون اردوگاه سرمایه داری آغاز شد. آنها شاید استدلال کنند که در این سال بود که آمریکا و غرب از مقابله با گسترش طلبی شوروی فارغ شدند و به مقابله با ژاپن روی آوردند. این ستیز جدید ریشه در سه تغییر تاریخی دارد که بنیادهای جهان پس از جنگ را لرزاندند: افول اقتصادی نسبی آمریکا، قدرت اقتصادی رشدیافته ژاپن، و افول دشمن مشترک غرب (کمونیسم). در واقع فرو نشستن همین خطر است که بذریه های جنگ سرد در درون اردوگاه سرمایه داری را می افشاند.

اگر جنگ سرد، رقابتی بود که میل به کسب برتری نظامی آن را به پیش می راند این رقابت جدید را میل به کسب برتری اقتصادی و تکنولوژیکی، به جلو می راند. صعود سریع ژاپن، آمریکا را به نحو فزاینده ای ناآرام کرده است. اما آنچه آمریکا را به مقابله با ژاپن و جلوگیری از توسعه آن وامی دارد، صعود اقتصادی ژاپن نیست بلکه ناکامی رهبری آمریکاست که به احساس ناامنی ملی و بیگانگی هراسی (xenophobia) دامن می زند.

* * *

کمتر تحول اقتصادی بی بوده است که به اندازه کسری موازنه تجاری ایالات متحده - که آمریکا را تقریباً یک شبه به بزرگترین واردکننده سرمایه و بزرگترین کشور مقروض جهان تبدیل کرد - موجب برانگیخته شدن احساسات

یکی از مهمترین معارضان آن تبدیل می شود. اینکه کنگره برای یافتن ریشه مشکلات آمریکا، در کشورهای خارجی به دنبال راه حل می گردد و از کشورهای دیگر می خواهد به گونه ای رفتار کنند که آمریکا دچار مشکل نشود. واکنش دولت آمریکا دایر بر به کارگیری «اهرم فشار» را موجب شده است. «اهرم فشار» نامی است که کارلا هیلز، نماینده تجاری آمریکا به این واکنش داده است. در هر حال، این «اهرم فشار» به جای آنکه راهی به بازارهای بسته بگشاید، مفهوم تجارت آزاد چندجانبه را باطل می کند و به این ترتیب بقای موافقتنامه عمومی تعرفه و تجارت (GATT) را تهدید می نماید.

تناقض سیاست تجاری ایالات متحده در دهه ۱۹۸۰ آن است که رئیس جمهور ریگان، که در میان رؤسای قوه مجریه پس از جنگ جهانی دوم عشقی شورانگیزتر از همه به اقتصاد آزاد (laissez faire) ابراز کرده، بر بلندترین موج حمایت گرایی بی سوار شد که از دهه ۱۹۳۰ به بعد برخاسته است. این گرایش حتی پیش از آن شروع شد که رویکرد مبتنی بر اصل تجارت آزاد وی در قبال بازارهای ارز و افزایش بیش از حد نرخ برابری دلار، او را مجبور کرد رویکرد مبتنی بر اصل تجارت آزاد در قبال بازار کالاها را به کنار نهد. هنوز شش ماه از تصدی مقام ریاست جمهوری توسط وی نگذشته بود که نماینده اش در مذاکرات تجاری، ژاپن را وادار کرد صادرات اتومبیل [به ایالات متحده] را [دو] طلبانه کاهش دهد. چند ماه پیش از پایان نخستین دوره ریاست جمهوری در سال ۱۹۸۴، ژاپن وادار شد صادرات منسوجات به ایالات متحده را نیز به طور دوطلبانه کاهش دهد. این محدودیت ها در طول دومین دوره ریاست جمهوری ریگان نیز با برجا ماندن دولت وی محدودیت هایی در مورد صادرات فولاد و ابزارآلات ماشینی ژاپن نیز اعمال کرد.

سرانجام ژاپن در ژوئیه ۱۹۸۶ موافقت کرد سهم صادرات محصولات نیمه هادی ایالات متحده در بازار خود را افزایش دهد تا از وضع مالیات های سنگین «ضد دامپینگ» [بر کالاهای ارزان ژاپنی] جلوگیری کند. این واقعه نقطه عطفی است که نشان داد آمریکا دیگر صرفاً به روش های محدود کننده واردات بسنده نکرده و رهیافتی کلی تر برگزیده است که «اقدام های اجباری» در جهت حمایت از صادرات آمریکا را نیز شامل می شود. به این ترتیب بذرهای آنچه در اواخر دهه ۱۹۸۰ «تجارت کنترل شده» نام گرفت، کاشته شد.

ژاپن موفق شد از وضع مالیات ضد دامپینگ در سال ۱۹۸۶ جلوگیری کند اما سال بعد به خاطر نقض موافقتنامه مربوط به محصولات نیمه هادی، تعرفه های گمرکی جدیدی بر محصولات صادراتی آن وضع شد؛ در آوریل ۱۹۸۷، رئیس جمهور ریگان به تلافی [نقض موافقتنامه] مربوط به محصولات نیمه هادی، تعرفه هایی بر برخی از محصولات صادراتی ژاپن وضع کرد. به این ترتیب ریگان به این افتخار نائل گشت که نخستین رئیس جمهور پس از جنگ جهانی دوم باشد که علیه ژاپن، مجازات های اقتصادی وضع کند. وی در آخرین سال تصدی مقام ریاست جمهوری با امضای «قانون فراگیر تجارت و حفظ قابلیت رقابت (۱۹۸۸)» گامی دیگر در راستای استراتژی حمایت از صادرات برداشت. در همین حال نماینده وی در مذاکرات تجاری، مصمصانه به پیگیری روش های قدیمی محدود کردن واردات مشغول بود. اقداماتی از قبیل: سهمیه بندی واردات منسوجات و پوشاک از چین و مکزیک و واردات فولاد از چندین کشور دیگر؛ وضع مالیات بر واردات محصولات ارزان و مالیات های مقابله جویانه بر محصولات ژاپن، کانادا، سنگاپور، کره جنوبی و هلند؛ و اعمال مجازات های اقتصادی علیه برزیل و ژاپن. با فرارسیدن زمانی که ریگان کاخ سفید را ترک می کرد، سهم محصولات وارداتی بی که مشمول قوانین حمایت گرایانه آمریکا می شد از ۱۲ درصد کل واردات کشور به ۲۴ درصد افزایش یافت.

دولت بوش اینک می کوشد بین تجارت آزاد و تجارت کنترل شده، موازنه جدیدی ایجاد کند و در این راه به تجارت کنترل شده، اهمیت بیشتری می دهد. دولت بوش در چارچوب تجارت کنترل شده، می کوشد نسبت واردات مشمول محدودیت [سهمیه، تعرفه، مالیات] به صادرات محصولات آمریکایی تحت حمایت دولت را تغییر دهد، اما حمایت از صادرات آمریکا همچنان با شدت ادامه دارد.

برای تحقق اهداف جدید، بسته به مورد، سه خط مشی جداگانه پیگیری می شود. در حوزه هایی که دولت بوش اعتقاد دارد آمریکا از مزیت نسبی

● در حالی که مشکل کسری موازنه تجاری ایالات متحده، به مشکلی دیرپا تبدیل شده است دولت آمریکا به تدریج از قهرمان مبلغ تجارت جهانی آزاد، به یکی از بهترین معارضان آن تبدیل می شود. اینکه کنگره برای یافتن ریشه مشکلات آمریکا، در کشورهای خارجی به دنبال راه حل می گردد، واکنش دولت آمریکا دایر بر به کارگیری «اهرم فشار» را موجب شده است. این «اهرم فشار» به جای آنکه راهی به بازارهای بسته بگشاید، مفهوم تجارت آزاد چندجانبه را باطل می کند و به این ترتیب بقای موافقتنامه عمومی تعرفه و تجارت (GATT) را تهدید می نماید.

● اگر احساس ناامنی به تنظیم سیاست خارجی و سیاست اقتصادی ایالات متحده همچنان ادامه یابد، نقش آمریکا در جریان پس از جنگ به شدت خطرناک و بی ثبات کننده خواهد شد. هیچ چیز برای صلح و رونق اقتصادی جهان خطرناک تر از آن نیست که آمریکای گرفتار احساس ناامنی - که هنوز هم بزرگترین قدرت نظامی و اقتصادی جهان است - تلاش کند مانع از رشد اقتصادی ژاپن - که از نظر نظامی و سیاسی آسیب پذیر است - شود.

برخوردار است - کشاورزی، خدمات، سرمایه گذاری مستقیم و حق امتیاز مایملک فکری - همچنان به رهیافت تجارت آزاد چندجانبه در مذاکرات گات، موسوم به دور اور و گونه، پایبند است. در مورد منافع برخی از بخشهای اقتصاد - عمدتاً در حوزه صنعت، اعم از تکنولوژی عالی و تکنولوژی معمولی - دولت بوش رهیافتی یک جانبه و بدون در نظر گرفتن علایق دیگر کشورها اتخاذ کرده است. به نظر می رسد «بلوک سازی» و توافق های دوجانبه، به نحو فزاینده ای به اصول راهنمای خط مشی تجاری کلی تبدیل می شوند.

تلاش های واشینگتن در راستای «بلوک سازی» [ایجاد بلوک اقتصادی آمریکا] و دستیابی به توافق های دوجانبه، فقط موجب می شود دیگران نیز به انجام اعمال مشابه تشویق شوند. موافقتنامه تجارت آزاد با کانادا، موجب مطرح شدن بحث هایی در مورد امضای توافقنامه های مشابهی با مکزیک و ژاپن شده است. این امر همچنین موجب شده است شبح «دژ آمریکای شمالی» بر اذهان سایه افکند و کشورهای دیگر نیز وادار شوند مضطربانه بکوشند راهی به درون خاکریزهای این دژ بگشایند و یا اینکه برج و باروی خود را در جای دیگری از کره خاک برپا کنند. مواضع آمریکا در مسائل مربوط به تجارت، موجب شده است ژاپن و کره جنوبی از بخش شمالی، و استرالیا و زلاندونو، از بخش جنوبی اقیانوس آرام، به اقدامات خود برای ایجاد یک بلوک اقتصادی اقیانوس آرام، از طریق گسترده تر کردن اتحادیه ملل جنوب شرقی آسیا و تبدیل آن به «سازمان همکاری اقتصادی آسیا - اقیانوس آرام»، سرعت بخشند. دولت بوش نسبت به توسعه چنین بلوکی و مشارکت در آن علاقه زیادی نشان داده است. دولت بوش ایجاد یک چارچوب «مشارکتی جدید در منطقه اقیانوس آرام» را پیشنهاد کرد و سه عضو عالی رتبه کابینه را به گردهم آیی این سازمان جدید اعزام کرد که در نوامبر ۱۹۸۹ در «کانبرا» پایتخت استرالیا برگزار شد. چنین بلوکی که از سلطه یافتن ژاپن نگران است از ایالات متحده به عنوان سببری در برابر این سلطه طلبی بهره خواهد جست و شرکای آسیایی آن آمریکا را همچون دروازه ای به «دژ آمریکای شمالی» مورد استفاده قرار خواهند داد.

رویه های یک جانبه ای که علایق طرفهای دیگر را در نظر نمی گیرد به نحوی فزاینده سیاست های ایالات متحده در زمینه محدود کردن واردات و حمایت از صادرات را تعیین می کند و عمدتاً ژاپن را هدف گرفته است. دولت ریگان

موفق شد سیاست آمریکا در مذاکرات تجاری با ژاپن را از «توجه به فرایند» بازدارد و به سیاستی تبدیل کند که «دستیابی به نتیجه» را مدنظر دارد. از این رو رهیافت‌های قبلی مبتنی بر مذاکره در مورد موضوعات حائز اولویت، به سیاست مجبور کردن ژاپن به وارد شدن در یک کارتل دوطرفه (آمریکا، ژاپن) تبدیل شده‌اند که موافقتنامه سال ۱۹۸۶ در مورد محصولات نیمه‌هادی، نمونه آن است.

دولت بوش اینک یک گام دیگر در راستای تحکیم رویه‌های یک جانبه برداشته و سیاستی را به اجرا درآورده است که هدف آن مبارزه با اقدامات تجاری غیرعادلانه خارجیان - بخوان ژاپنی‌ها - است. ابزارهای دولت بوش برای اجرای این سیاست، «مقابله به مثل تهاجمی» و اصل تجدید نظر شده ۳۰۱ [قانون تعرفه و تجارت سال ۱۹۸۴] است که اجازه استفاده از سیاست‌های تلافی جویانه را می‌دهد.^(۱) دولت ژاپن برای اجتناب از دریافت ضربه‌ای سخت، پیشنهادهای متعددی برای افزایش واردات آن کشور مطرح کرده است، که آخرین آن طرح وزارت صنایع و تجارت است که واردات کمپانی‌های ژاپنی [از آمریکا] را مشمول بخشودگی مالیاتی می‌کند.

آخرین ابداع آمریکا در زمینه سیاستی که در قبال ژاپن اعمال می‌شود، مذاکرات موسوم به «ابتکارهای ارفع» موانع ساختاری» است. هدف از این مذاکرات، علاوه بر موارد دیگر، آن است که ژاپنی‌ها ارزش‌ها و عادات غربی، و اگر بخواهیم دقیق‌تر بگوییم، آنگلو-ساکسونی، را بپذیرند. به این معنی که کمتر پس‌انداز کنند، فروشگاه‌های سنتی بی‌را که توسط افراد خانواده اداره می‌شوند و کارآیی اندکی دارند، رها کنند و بیوندهای دیرینه‌ای را که میان گروه‌های مختلف بازرگانی وجود دارد بگسلند. واشینگتن اعتقاد دارد که از میان برداشتن این «موانع ساختاری»، دروازه بازاریهای ژاپن را بر روی مؤسسه‌های آمریکایی خواهد گشود و کسری موازنه تجاری آمریکا با ژاپن رانیز کاهش خواهد داد.

دولت ژاپن نیز که از بروز واکنش‌های خصمانه داخلی در مقابل دور جدیدی از اقدامات و فشارهای یک جانبه آمریکا نگران است، از فرصت پدید آمده در این مذاکرات بهره‌جسته و از آمریکا خواسته است برای افزایش قابلیت رقابت اقتصاد خود، مجموعه‌ای از ارزش‌های «شرقی» را بپذیرد. ژاپن در واقع به [دولت] آمریکا می‌گوید که میزان پس‌انداز و سرمایه‌گذاری را افزایش دهد، کمپانی‌های آمریکایی را تشویق کند که از سودهای کوتاه مدت صرف نظر کنند و وضعیت کاربرد تکنولوژی‌های جدید و نتایج تحقیقات موجود را در اقتصاد بهبود بخشند و نیز منابع بیشتری را به آموزش و تعلیم نیروی کار اختصاص دهند.

معدالک این رهیافت، موفقیت چندان در آرام کردن واکنش‌های داخلی در برابر فشار فزاینده آمریکا نداشته است. افکار عمومی در ژاپن به گونه‌ای فزاینده به ضدیت با آمریکا می‌گراید و روحیه ناخشنودی، سرخوردگی و نفرت [از آمریکا] اوج می‌گیرد. موضع‌گیریهای آمریکا نیز موقعیت راستگرایان ستایشگر امپراطوری ژاپن و مرتجعین طرفدار ناسیونالیسم نظامی گرا را تقویت می‌کند. مواضع مرتجعین ژاپنی نیز به نوبه خود موجب شده است. آمریکا در بازگشایی بازارهای ژاپن به وسیله روش‌های مقابله به مثل تهاجمی و «تجارت کنترل شده» سرسخت‌تر شود. در آمریکا، این سیاست‌های انتقامجویانه در میان اقتصاددانان دانشگاهی، تحلیل‌گران لیبرال مؤسسات تحقیقاتی و دولتمردان عالی‌رتبه هر روز طرفداران بیشتری پیدا می‌کند و غذای فکری مورد نیاز کنگره جهت اعمال فشار بر دولت در راستای مسیر ویرانگر حمایت‌گرایی، تامین می‌شود.

استدلال اساسی طرفداران تجارت کنترل شده با ژاپن این است که اگر اصول تجارت آزاد را مبنای قضاوت قرار دهیم، ژاپن نمونه‌ای از یک کشور سرمایه‌داری لیبرال - دموکراتیک نیست. این منتقدان استدلال می‌کنند که «تجارت عادلانه» با ژاپن غیرممکن است، زیرا ژاپن ذاتاً بی‌عدالت است، یا لااقل مفهوم تقیّد به عدالت در تجارت ژاپن با مفهوم رایج در دموکراسی‌های سرمایه‌داری غربی متفاوت است. استدلال‌های متعددی در تأیید این نظر مطرح می‌شود، اما دو نمونه از این استدلال‌ها معمولاً بیشتر عنوان می‌شود. استدلال نخست آن است که سقوط دلار، صعود «ین» و محرک‌های اقتصاد کلان که توسط دولت ژاپن به کار گرفته شده، موفقیت چندان در کاستن از

کسری تجاری ایالات متحده، مازاد تجاری ژاپن، و مهمتر از همه، کسری موازنه تجاری آمریکا با ژاپن، نداشته است. دوم آنکه، عدم توفیق ابزارهای اقتصاد کلان در کاستن از عدم توازن‌های تجاری اصلاً شگفت‌آور نیست، زیرا مشکل موجود، ساختاری و فرهنگی است. به این معنی که ژاپن دروازه بازاریهای خود را از طریق انواع رویه‌های غیرعادلانه تجاری بسته نگه می‌دارد و اقتصاد آن کشور در برابر تغییرات نرخ برابری ارزها و نیروهای معمول بازار واکنش مناسب نشان نمی‌دهد.

این نظر که تغییرات نرخ برابری ارزها کار زیادی در دگرگون کردن الگوی تجارت و عدم توازن تجاری انجام ندهد، طرفداران زیادی دارد، اما تا اندازه زیادی غلط است. واقعیت‌ها ادعاهایی از این قبیل را تأیید نمی‌کند که «تقریباً چهار سال پس از اقدامات اصلاحی افزایش نرخ برابری «ین»، عدم توازن تجارت ژاپن بیشتر شده است، نه کمتر.»^(۲) زیرا در خلال سه سال دوره ۱۹۸۶ تا پایان ۱۹۸۸:

- حجم صادرات کالاهای ژاپن در میان هفت کشور صنعتی بزرگ جهان، سالانه ۱/۵ درصد افزایش یافته و کمترین رشد را داشته است، در حالی که صادرات کالاهای آمریکایی بیشترین افزایش را داشته و با نرخ ۱۵ درصد در سال رشد یافته است. در سال ۱۹۸۸، ارزش دلاری صادرات ایالات متحده ۳۰ درصد افزایش یافت و سهمی از این صادرات که به ژاپن رفت ۳۴ درصد رشد کرد.

- واردات کالا به ژاپن (از نظر حجم) با نرخ رشد سالانه ۱۲ درصد، در میان هفت کشور صنعتی بزرگ، از همه بیشتر افزایش یافته است. واردات کالاهای صنعتی نیز سالانه ۲۲ درصد افزایش یافته که باز هم بالاترین نرخ رشد در میان هفت کشور صنعتی بزرگ است. با فرا رسیدن سال ۱۹۸۷، ژاپن به تنهایی بیش از آلمان و فرانسه، بر روی هم، از آمریکا کالای صنعتی وارد کرد و خرید محصولات صنعتی از آمریکا توسط ژاپن در سال ۱۹۸۸ نیز ۳۵ درصد افزایش یافت.

در نتیجه این تغییرات در الگوهای مبادله و تجارت، مازاد موازنه تجاری ژاپن که در سال ۱۹۸۶ معادل ۴/۸ درصد محصول ناخالص ملی بود، در سال ۱۹۸۹ به ۳ درصد محصول ناخالص ملی تقلیل یافت. اما زمان طولانی‌تری گذشت تا نیروهای بازار بر کسری تجاری ایالات متحده اثر گذارند. به نظر می‌رسد که کسری تجاری ایالات متحده از اوج خود در سال ۱۹۸۷ که معادل ۳/۵ درصد محصول ناخالص ملی بود به ۲ درصد محصول ناخالص ملی در سال ۱۹۸۹ رسیده باشد. کسری موازنه تجاری ایالات متحده در سال ۱۹۸۸ برای نخستین بار در دهه ۱۹۸۰ به میزان ۳۵ میلیارد دلار کاهش یافت و به ۱۲۵ میلیارد دلار رسید و به نظر می‌رسد در سال ۱۹۸۹ نیز باز هم تقلیل یافته و به ۱۱۵ میلیارد دلار رسیده باشد.

اما نیروی محرک سیاست‌های تجاری واشینگتن، موازنه‌های کلی حساب جاری یا تجارت نیست، بلکه کسری موازنه تجاری ایالات متحده با ژاپن است که برحسب دلار محاسبه می‌شود. این کسری تجاری که در سال ۱۹۸۶ معادل ۵۵ میلیارد دلار بود، از آن زمان تاکنون به میزان اندکی کاهش یافته است.

دلیل اینکه این کسری تجاری همچنان برجا مانده، چیست؟

علت این نیست که ژاپنی‌ها نوعی بی‌عدالتی نامشهود اعمال می‌کنند. دقت در محاسبات مربوط به نحوه توازن بخشیدن به کسری اولیه تجاری آمریکا با ژاپن، تا حدودی پاسخ به این سؤال را مشخص می‌کند. در حالی که در سال ۱۹۸۶، کل صادرات آمریکا معادل ۱/۳ کل واردات آن کشور بود، برای کاستن از کسری موازنه تجاری لازم بود که صادرات با نرخ رشدی بیش از ۳ برابر رشد واردات افزایش یابد. حتی اگر صادرات ایالات متحده به میزان بیش از ۲ برابر واردات رشد یابد، باز هم کسری موازنه تجاری افزایش می‌یابد. در سال ۱۹۸۷، صادرات آمریکا به ژاپن، بیشتر از واردات آن کشور از ژاپن رشد کرد اما سرعت افزایش آن قدر نبود که از افزایش کسری موازنه تجاری جلوگیری کند. با این حال، در سال ۱۹۸۸ صادرات ایالات متحده به میزان بیش از ۳ برابر واردات، افزایش یافت و کسری موازنه تجاری کاهش یافت. رشد صادرات آمریکا به ژاپن بیش از رشد صادرات به اروپای غربی بود (۳۵ درصد در مقابل ۲۵ درصد)، اما کسری موازنه تجاری با اروپای غربی به

میزان ۱۳ میلیارد دلار و کسری موازنه تجاری با ژاپن فقط ۵ میلیارد دلار کاهش یافت. چرا؟

عمدتاً به این علت که کسری موازنه تجاری آمریکا با ژاپن در سال ۱۹۸۷ بسیار بزرگ تر از کسری تجاری با اروپا بود. با توجه به این حجم کسری موازنه تجاری با ژاپن، ضروری بود رشد صادرات ایالات متحده از آنچه بود بیشتر باشد تا کاهش کسری تجاری با ژاپن به اندازه کاهش کسری تجاری آمریکا با اروپا باشد. رشد صادرات ایالات متحده به ژاپن به میزان ۳۵ درصد کافی نبود!

به این ترتیب عدم کاهش قابل ملاحظه کسری موازنه تجاری آمریکا با ژاپن، عده زیادی را مطمئن کرده است که تغییرات نرخ برابری ارز و نیروهای بازار در مورد تجارت با ژاپن کاری از پیش نمی برند. اما در سال ۱۹۸۷، آمریکا در تجارت با کشورهایی بجز ژاپن نیز ۱۱۰ میلیارد دلار کسری داشت. این در حالی است که تجارت آمریکا با این کشورها در آغاز دهه ۱۹۸۰ - بجز کشورهای عضو اوپک - مازاد داشت. نتیجه آنچه گفته شده آشکار است: کسری تجاری ایالات متحده، عمدتاً ساخت آمریکا است! (made in America) و اشنینگتن از این نیز ناتوان است که میان دسترسی به بازار ژاپن و کاستن از کسری موازنه تجاری ایالات متحده تمایز قابل شود. اگرچه ژاپن در حیطه هایی می تواند و باید دروازه بازارهای خود را بگشاید اما شاید دسترسی آمریکا به این بازارها اثر اندکی بر کسری موازنه تجاری با ژاپن داشته باشد. در خلال دهه ۱۹۸۰ ژاپن بیش از هر کشور دیگری در میان هفت کشور صنعتی بزرگ، بازارهای خود را گشود اما در همین دهه موازنه تجاری آن به بزرگترین مازاد ثبت شده در تاریخ دست یافت. در همین دوره، آمریکا بیش از هر دوران دیگری پس از جنگ جهانی دوم، دروازه بازارهای خود را بست اما نتوانست از پدید آمدن بزرگترین کسری تجاری قرن جلوگیری کند.

رویه های تجاری غیر عادلانه و برافراشتن موانع حمایت گرایانه در برابر واردات، در میان مدت تاثیر اندکی بر وضع کلی موازنه تجاری کشورها دارد. اما سیاست «همسایه ات را نکوهش کن»، مانع از آن می شود که و اشنینگتن واقعیتی بدیهی در مورد ژاپن را تشخیص دهد. کشوری که، پس از کانادا، بیش از هر کشور دیگر از آمریکا کالا وارد می کند؛ کشوری که به تنهایی بیش از فرانسه و آلمان بر روی هم، از آمریکا محصولات صنعتی می خرد؛

کشوری که وارداتش با نرخی [۱۸ درصد] بیش از نرخ رشد واردات آمریکا در دهه ۱۹۶۰ (۸ درصد) و معادل نرخ رشد واردات آمریکا در دهه ۱۹۷۰ (۷ درصد) افزایش یافته و در سه سال ۱۹۸۶-۸۹ بالاترین نرخ رشد واردات را در میان هفت کشور صنعتی بزرگ داشته است، بر طبق تعریف، نمی تواند متهم شود که دروازه بازارهایش را بر روی دیگران بسته است. به عکس، کشوری که در مسیر «تجارت کنترل شده»، راه می سپارد، بازارهای خود - و نیز فکر و اندیشه اش را - بسته است.

بسیاری از آمریکائیان از گسترش اخیر سرمایه گذاری های مستقیم ژاپن نیز نگران اند. هر چه بر شتاب تملک قطعات با ارزش مستغلات و تأسیسات اقتصادی توسط سرمایه گذاران ژاپنی افزوده می شود، نگرانی آمریکائیان نیز بیشتر می شود. در این مورد شکوه از آن نیست که ژاپنی ها علاقه زیادی به کالاهای آمریکایی ندارند، بلکه مشکل آن است که آنها دارایی های آمریکائیان را بیش از حد دوست می دارند.

نگرانی و توجه بیش از حد رسانه ها به تملک کامل یا خرید بخشی از سهام کمپانی های بزرگ، بانک ها و ساختمان های معروف آمریکایی توسط ژاپنی ها، مانع از آن می شود که این رسانه ها واقعیات اساسی و تصویری متوازن تر از وقایع ارائه کنند. ژاپن تاکنون اموال بسیار کمی در ایالات متحده خریده است - ۵۰ میلیارد دلار، یک قلم در سال ۱۹۸۸، اما مجموع این دارایی ها به طور قطع بیشتر از ۱۰۰ میلیارد دلار نیست و این رقم در مقابل کل دارایی شرکت های آمریکایی که به ۷/۹ تریلیون دلار (۷۹۰۰ میلیارد دلار) بالغ می شود، چیزی نیست. دارایی های ژاپن در ایالات متحده نصف دارایی های بریتانیا در آمریکا است و بریتانیایی ها بسیار وسیع تر و خشن تر از ژاپنی ها در آمریکا سرمایه گذاری کرده اند. در سال ۱۹۸۰ دارایی های آمریکا در ژاپن بیش از دارایی های ژاپن در آمریکا بود. این موازنه در حوزه صنایع تا سال ۱۹۸۷

● استدلال نخست طرفداران تجارت کنترل شده با ژاپن این است که سقوط دلار، صعود ین، و محرکهای اقتصاد کلان که توسط دولت ژاپن به کار گرفته شده، موفقیت چندانی در کاستن از کسری تجاری ایالات متحده، مازاد تجاری ژاپن و مهمتر از همه، کسری موازنه تجاری آمریکا با ژاپن نداشته است. اما عدم توفیق ابزارهای اقتصاد کلان در کاستن از عدم توازن های تجاری اصلاً شگفت آور نیست، زیرا مشکل موجود ساختاری و فرهنگی است.

● عدم کاهش قابل ملاحظه کسری موازنه تجاری آمریکا با ژاپن، عده زیادی را مطمئن کرده است که تغییرات نرخ برابری ارز و نیروهای بازار در مورد تجارت با ژاپن کاری از پیش نمی برند. اما در سال ۱۹۸۷، آمریکا در تجارت با کشورهایی بجز ژاپن نیز ۱۱۰ میلیارد دلار کسری است. این در حالی است که تجارت آمریکا با این کشورها در آغاز دهه ۱۹۸۰ - بجز کشورهای عضو اوپک - مازاد داشت. نتیجه آنچه گفته شده آشکار است: کسری تجاری ایالات متحده، عمدتاً ساخت آمریکاست.

همچنان به نفع ایالات متحده بود. حتی در سال ۱۹۸۹، مجموع مبالغ و سود که به آمریکائیان تعلق گرفت که در ژاپن سرمایه گذاری کرده بودند، از مبالغی که بابت سود به سرمایه گذاران ژاپنی در آمریکا پرداخت شد بیشتر بود، زیرا نرخ سود سرمایه گذاری در اقتصاد ژاپن بیشتر از سود سرمایه گذاری ژاپنی ها در آمریکا بود.

افسانه دیگری که این روزها رواج دارد این است که اگرچه به ژاپن اجازه داده می شود آزادانه در ایالات متحده سرمایه گذاری کند، آمریکائیان از سرمایه گذاری در ژاپن منع می شوند. در این مورد نیز واقعیات، تصویری دیگر عرضه می دارند. دولت ژاپن در گذشته محدودیت های بیشتری اعمال می کرد اما اقدام های زیادی انجام نمی داد تا از سرمایه گذاری آمریکائیان در ژاپن جلوگیری کند. تا سال ۱۹۸۱ سرمایه گذاری های آمریکا در ژاپن، از سرمایه گذاری ژاپن در آمریکا بیشتر بود. زمانی که محدودیت های قوانین سرمایه گذاری در ژاپن کمتر شد، عملکرد نیروهای بازار - نه سیاست های دولت - مانع جدیدی ایجاد کرد. این مانع، قیمت زیاد است. به این معنی که دارایی های ژاپنی ها دیگر ارزان محسوب نمی شود. با این حال باز هم سرمایه گذاران خارجی به ژاپن هجوم می برند. فقط در سال ۱۹۸۸، بیگانگان ماهانه به تاسیس، سرمایه گذاری مشترک و یا خرید ۳۵۵ کمپانی در ژاپن پرداختند. سهم آمریکائیان از این تعداد، ۵۵ کمپانی در هر ماه بود. آخرین نکته، تنش بر سر (نحوه مشارکت ژاپن در) تقسیم بار مشکلات است. اگر چه انتقادهایی علیه سایر متحدان آمریکا در ناتو نیز مطرح می شود، در این مورد هم هدف اصلی انتقادها ژاپن است. ژاپن متهم می شود که به برکت حمایت آمریکا - که در دفاع از جهان آزاد و کمک به توسعه در جهان سوم، خود را بیش از حد متعهد کرده است - و فارغ از بار این مشکلات به سروری اقتصادی دست یافته است.

معذالک ژاپن تعهد کرد بخش اعظم هزینه های «طرح مارشال محدود» برای فیلیپین را تقبل کند و ۳۵ میلیارد دلار دیگر نیز به برنامه باز توزیع مازاد حساب های خارجی خود - که قبلاً قرار بود در مجموع ۳۰ میلیارد دلار باشد - اختصاص دهد.^(۳) با این حال، رئیس جمهور بوش در نوامبر ۱۹۸۹ قوانینی در مورد «تقسیم بار مشکلات» امضا کرد که توکیو را فرامی خواند تا سال ۱۹۹۲، سهم کمک های خارجی و هزینه های نظامی از محصول ناخالص ملی خود را به

سطح میانگین کشورهای عضو ناتو افزایش دهد، کمک‌هایی را به آن مناطق جهان اختصاص دهد که امریکا در آن علائق سیاست خارجی دارد، و کل هزینه‌های مستقیم نگهداری از پایگاه‌های نظامی امریکا در ژاپن را (که اینک ۴۰ درصد آن توسط دولت ژاپن تامین می‌شود) تامین کند.

چنین احکامی، به جای آنکه رونق وثبات جهانی را بیشتر کند، آن را در معرض خطر قرار خواهد داد. ژاپن اینک فقط ۳/۰ درصد از محصول ناخالص ملی خود را صرف کمک به کشورهای خارجی می‌کند، اما همین مقدار هم آن کشور را به عنوان بزرگترین کشور اعطا کننده کمک، بالاتر از ایالات متحده امریکا قرار داده است. میانگین سهم هزینه‌های دفاعی و کمک خارجی از محصول ناخالص ملی کشورهای عضو ناتو، تا سال ۱۹۹۲ به حدود ۳ درصد بالغ خواهد شد. از آنجا که ژاپن یک درصد از محصول ناخالص ملی خود را صرف هزینه‌های دفاعی می‌کند، از این کشور در عمل خواسته می‌شود که ۲ درصد از محصول ناخالص ملی خود تا سال ۱۹۹۲ را، که به ۸۰ میلیارد دلار بالغ می‌شود، به کمک‌های خارجی اختصاص دهد. در سال ۱۹۸۹ همه کشورهای اعطا کننده کمک بر روی هم، کمتر از ۵۰ میلیارد دلار صرف این کار کردند. حتی اگر ژاپن هم این مقدار پول را فراهم کند، به نظر نمی‌رسد که کشورهای در حال توسعه بتوانند چنین افزایشی را به طور مؤثر جذب کنند.

رهبران امریکا تلاش‌های ژاپن در زمینه قبول سهم بیشتری از بار مشکلات (غرب) را در دو مورد دیگر که با موارد فوق ارتباط دارد، با موانعی مواجه کرده‌اند. این موارد عبارتند از: بدهی جهان سوم و مؤسسات مالی بین‌المللی، بویژه بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول. دولت امریکا بیش از شش سال تلاش کرد مشکل بدهی‌ها را به این ترتیب حل کند که کشورهای شدیداً مقروض را که پس انداز اندکی دارند و ادار کنند با تسلیم پس اندازهای خود و بیشتر فرورفتن در دام بدهی، قروض خود را به طور کامل بپردازند. اما واشینگتن در سال ۱۹۸۹ سرانجام این عقیده را پذیرفت که کشورهایی که بیش از حد بدهی دارند، لازم است بدهی خود را کاهش دهند نه آنکه بر میزان آن بیفزایند! نیکلاس برادی، وزیر دارایی امریکا، در ماه مارس ۱۹۸۹ طرحی را اعلام کرد که به موجب آن بانک‌های بازرگانی وام‌های قبلی خود را به طور «داوطلبانه» کاهش می‌دهند و اعتبارات جدیدی را در اختیار بدهکاران قرار می‌دهند. در مقابل، دولت‌های اعطا کننده اعتبار و مؤسسات بین‌المللی، بازپرداخت بخشی از بدهی‌های قدیم آن دسته از کشورهای بدهکار را که مطابق رهنمودهای صندوق بین‌المللی پول به اصلاح ساختاری بپردازند، تضمین می‌کنند. اگر چه این طرح نشانگر گامی در جهت صحیح است، کاستی‌های آن - که هر روز بیشتر معلوم می‌شود برخی از آنها مهملک‌اند - حاصل جزئیات عملی است که به گونه‌ای تنظیم شده‌اند که خشم گنگره را، که علاقه‌ای به این طرح نداشت، برنیا نگیزد و نیز بار مالی طرح را بر دوش مؤسسات مالی بین‌المللی و ژاپن بگذارد.

وزنونا، فیلیپین، کوستاریکا و مکزیک از جمله کشورهایی‌اند که مشمول طرح تقلیل بدهی‌ها می‌شوند. در حالی که مشکل بدهی‌ها به دومین دهه عمر خود وارد می‌شود، سه کشور از چهار کشور فوق، توافقنامه‌هایی را با بانک‌ها امضا کرده‌اند. مکزیک بزرگترین کشور بدهکار دنیا که گمان می‌رفت بیش از همه از «طرح برادی» منتفع شود، فقط در مورد بخش بسیار کوچکی از بدهی‌هایش با بانک‌ها به توافق رسید و هنوز هم منتظر است این توافق به نتایج عملی تبدیل شود و مشکلات مالی‌اش تخفیف یابد. وزنونا نیز که شورش‌های خونین خیابانی‌اش علیه برنامه ریاضت اقتصادی، تأثیر زیادی بر انتخاب زمان اعلام «طرح برادی» داشت هنوز موافقتنامه‌ای را امضا نکرده است. بنابراین حتی در چارچوب «طرح برادی» نیز واشینگتن می‌کوشد یک بحران مالی کوتاه مدت را به یک بحران بلندمدت توسعه تبدیل کند.

این بحران نه تنها جهان سوم بلکه یکبارچگی مالی مؤسسه‌های مالی بین‌المللی را نیز تضعیف می‌کند و از اثربخشی سیاست‌های این مؤسسه‌ها می‌کاهد. در همین حال کسری بودجه امریکا، این کشور را - که تنها قدرت صاحب حق وتو در مؤسسه‌های مالی بین‌المللی است - به رهبر سیاسی کشورهای دارای بدهی معوقه تبدیل کرده است. این کسری بودجه همچنین

مانع از آن شده است که ژاپن نقش بزرگتری در مؤسسه‌های بین‌المللی بر عهده گیرد. ممانعت گنگره از تخصیص دادن منابع جدید برای پرداخت سهمیه افزایش یافته امریکا در صندوق بین‌المللی پول - که مدتی است معوق ماده - موجب شده است که ژاپن نتواند به دومین حامی مالی بزرگ این مؤسسه تبدیل شود. ژاپن در حال حاضر پنجمین عضو بزرگ صندوق بین‌المللی پول است. ژاپن تنها کشوری است که مبالغی را برای اجرای «طرح برادی» اختصاص داده و حجم پولی که به این امر اختصاص داده از سهم صندوق بین‌المللی پول بیشتر است. این در حالی است که ایالات متحده هنوز بشیزی به این طرح اختصاص نداده است.

به این ترتیب، در حالی که واشینگتن ژاپن را متهم به انجام اقداماتی تجاری غیرعادلانه می‌کند، به نظر می‌رسد که ایالات متحده خود مشغول اعمال رهبری غیرعادلانه است. طرفه آنکه در همان حال که سیاست‌های بودجه‌ای امریکا - به طور مؤثر مانع از آن می‌شود که ژاپن در مواردی که لازم است، سهمی بزرگتر از بار مشکلات را بردوش گیرد، واشینگتن اصرار می‌کند که ژاپن در مواردی که لازم نیست، سهم بیشتری برعهده گیرد.

حاصل آنچه گفته شد یک نتیجه ساده است: «مشکل» امریکا با ژاپن، کسری موازنه تجاری، یا سرمایه‌گذاری مستقیم، یا افزایش سهم ژاپن در تحمل بار مشکلات نیست. مشکل آن است که ژاپن در زمانی بار صعود اقتصادی بسته است که امریکا اعتماد خود را به آنکه قادر است در شرایط مساوی به رقابت بپردازد، از دست داده است. از دست رفتن اعتماد به نفس و ناکامی‌های رهبران امریکا نیز موجب ایجاد احساس ناامنی ملی‌ای شده است که در شکل لفاظی خصمانه، و اغلب سیاست‌های غیرمنطقی بروز می‌یابد.

اگر اثرگذاری این احساس ناامنی بر تنظیم سیاست خارجی و سیاست اقتصادی ایالات متحده همچنان ادامه یابد، نقش امریکا در جهان پس از جنگ سرد به شدت خطرناک و بی‌ثبات کننده خواهد شد. هیچ چیز برای صلح و رونق اقتصادی جهان خطرناک‌تر از آن نیست که امریکای گرفتار احساس ناامنی - که هنوز هم بزرگترین قدرت نظامی و اقتصادی جهان است - تلاش کند مانع از رشد اقتصادی ژاپن - که از نظر نظامی و سیاسی آسیب‌پذیر است - شود.

مؤثرترین پادزهر در مقابل چنین وسوسه‌ای، آن است که امریکا به احیاء اقتصاد خود بپردازد. میل به اقدام در برابر نیروهای بی‌ثبات کننده و جستجوی اشکال جدید همکاری در ساختار دگرگون شده جهانی و کسب نقش رهبری باید نیروی محرک این تلاش برای احیاء اقتصاد امریکا باشد. اما اگر رهبران امریکا فقط با بدگمانی به دیگر سوی اقیانوس آرام خیره شوند و نتوانند علل و ریشه‌های مشکلات اقتصادی‌یی را که در درون مرزهای کشورشان پدیدار می‌شود درک کنند، سلامت اقتصاد امریکا احیاء نخواهد شد.

□ زیرنویس‌ها:

۱- «قانون فراگیر تجارت و حفظ قابلیت رقابت، سال ۱۹۸۸» که در ۲۳ اوت ۱۹۸۸ به امضای رونالد ریگان رئیس جمهوری ایالات متحده رسید اجازه داد اصول و روشهای پیشنهاد شده در فصل ۳۰۱ «قانون تعرفه و تجارت سال ۱۹۸۴» در سطحی وسیعتر به کار گرفته شود. به موجب این ماده از قانون که «سوربا-۳۰۱» خوانده می‌شود هر جا دولت امریکا تشخیص دهد کشوری به رویه‌های تجاری «غیرعادلانه» روی آورده است، می‌تواند به مقابله به مثل (وضع تعرفه، محدود کردن واردات، اعمال ممنوعیت در مورد وارد شدن محصولات خاص ...) و وضع مجازات اقدام کند. - م.رک:

Vivianne Ventura-Dias, «The old logies of the new international economic order.» CEPAL REVIEW, NO.37, April 1989, P.105.

2- James Fellows, «Containing Japan.» The Atlantic Monthly, May 1989, P.44.

۳- براساس این برنامه ژاپن در مجموع ۶۵ میلیارد دلار از مازاد حساب‌های خود را عملاً به مصارف اختصاص می‌دهد که کشورهای دارای کسری حساب جاری و کسری موازنه تجاری (عمدتاً امریکا) تعیین می‌کنند. - م.

□ مشخصات مقاله در مأخذ اصلی:

Shafiqul Islam, «Capitalism in Conflict.» Foreign Affairs (America and the World 1989/90), Vol.69, No. 1, 1990, PP. 172-182.